

مراقبه بعنوان کلیت و تمامیت انرژی است. آنرا نمیتوان تکه تکه در کنار هم قرار داده و جمع کرد، با کنار نهادن این و یا آن کار، با برداشت از این و یا از آن و حفظ کردن این و آن؛ بلکه مراقبه خیلی بیشتر از کنار نهادن همه چیز است، و جلوگیری از هدر رفتن انرژی است، بدون اینکه انتخابی در میان باشد. انتخاب همواره نمودی از سردرگمی بوده و بحران ناشی از آن علت اصلی برای هدر رفتن انرژی است. برای اینکه در هر لحظه نسبت به آنچه که هست واقف باشیم و آنرا ببینیم، میباید به تمامیت انرژی دسترسی داشت؛ و در چنین حالتی تقابل و دوگانگی جایی ندارد. دستیابی به چنین گستره ای از انرژی، از طریق اعتقاد داشتن به مقدسات، به قناعت کردن، و یا با از بر کردن این اندیشه و یا آن ایده، بدست نمیآید. چون هر منتهی ای، یا هر عملی که از جایگاه خواسته و میل شکل گیرد، خود هدر دادن انرژی است؛ به این دلیل که اندیشه در این روند نقش ایفا میکند، حال آنکه حضور و شکل گیری اندیشه خود نمود پراکندگی انرژی است؛ در عین حضور اندیشه، مشاهده هیچگاه عملی نخواهد شد. نگرستن عمیق، با تحریک شدن نسبت به چیزی و یا برای دستیابی به هیچانی معین نیست. چنین حالتی اساساً نمیتواند وجود داشته باشد که مثلاً: "من میخواهم ببینم"، بلکه تنها همان دیدن است که بوقوع میپیوندد. عمل مشاهده کردن، نگرستن، خود بیننده و مشاهده گر را کنار مینهد، و در چنین حالتی هیچ بخشی از انرژی هدر نمی رود. اندیشه گر، کسی که تلاش میکند چیزی را مورد مشاهده قرار دهد و یا به سوئی و به چیزی بنگرد، انرژی را هدر میدهد. عشق اما بهیچ وجه پراکندن و هدر دادن انرژی نیست، تنها زمانی این حالت به وقوع میپیوندد که اندیشه تلاش میکند تا عشق را به سوی لذت سوق دهد، آنگاه درد که همپای لذت در میدان کارزار خواهد بود، تخریب کننده و نابود کننده انرژی خواهد شد. آن گستره کاملی از انرژی که در مراقبه جان میگیرد، خودش را کماکان میگستراند و تمامی اعمال روزمره زندگی نیز بخشی از موجودیت مراقبه گشته و بدینسان خود نمودی از انرژی و گسترش دهنده آن خواهد شد.

با وزش نسیمی که از سوی غرب جریان داشت، درخت سپیدار در این صبحدم سخت به جنب و جوش در آمده بود. هر برگی نکته ای برای بازگویی به این نسیم داشت؛ هر کدام از آنها با رقصی زیبا شور و سرمستی خود را در چنین صبح بهاری، نمودار میکردند. هنوز سپیده نرزه بود. مرغ مینا روی بام شروع به خواندن آواز نمود. او همه صبحها و غروبها روی این بام می نشیند،

و حتی برخی اوقات در اوج آرامش به خودش مینگرد و با همان آرامش آوازی را سرداده و آنگاه در انتظار جواب در سکوتی هوشیارانه قرار میگیرد. او دقایقی آنجا نشسته و آنگاه بسویی پرواز میکند. در پی نمودار شدن اولین تیغه های آفتاب، نُک زرد رنگش انعکاسی از نور ایجاد کرده و میدرخشد. زمانی که او داشت این بام را ترک میکرد، ابرها دیگر تمامی آسمان بالای این خانه را پوشانده بودند؛ این ابرها تا نزدیکی افق نیز پهن شده و آنچنان روی هم مترکم شده بودند که انگار دستی آنها را با دقتی خاص با چنین نظم و ترتیبی روی هم چیده است. ابرها سخت در تکاپو بودند، انگار که میخواهند تمامی پهنه زمین را در احاطه خود بگیرند - از دودکشها گرفته تا آنتن های تلوزیون و رادیو و یا حتی بخشاً بسیاری از عمارتهای مرتفع و بلند نیز در زیر جنب و جوش آنها قرار گرفته و در درون آنها محو شده بودند. آنها به آرامی حرکت کرده و از پهنه آسمان میگذرند و آنجا در گوشه ای از آسمان، رنگ آبی و صاف نمایان گشته با روشنی زیبای خود و با طراوت ویژه اش که تنها بهار میتواند آنرا به ارمغان آورد. آسمان بطور بی نظیری آبی بود، و در این وقت از صبح خیابان نیز کاملاً ساکت و آرام بود. تو میتوانستی صدای قدم هایی که در راهروها و در پیاده رو ها پیش میرفت، و یا صدای کامیونی که در فاصله ای دور در حال حرکت بوده را بشنوی. روز بدینسان آغاز گردید. اگر تو از پشت این پنجره به سمتی که درخت سپیدار قرار دارد، نگاه کنی، میتوانی تمامی پهنه آسمان را دیده و پاکی و طراوت آن را حس کنی.

او پرسید: " بصیرت چیست؟ شما در بسیاری مواقع این کلمه را در صحبتهای خود مورد استفاده قرار میدهید، برایم بسیار جالب خواهد بود که نظر شما را بطور مشخص در این زمینه بشنوم."

- یک مفهوم و تحقیق در بطن آن در نمودار هیچ حقیقتی نیست. شما میتوانید حتی تا بینهایت در مورد انواع و اقسام معانی و نموده های مختلف آن صحبت و بحث و فحص کنید، درستی و یا نادرستی آنها را مورد مباحثه و بررسی قرار دهید، اما علیرغم اینکه این مباحث میتوانند بسیار مستدل و مناسب پیش روند، با اینهمه یک مفهوم یا یک برداشت بهیچ وجه همان حقیقت نیست. یک مفهوم همواره نمود داوری و یا پیش داوری است، تحت تاثیر فرهنگ و آداب، تحت تاثیر تعلیم و تربیت، تحت تاثیر علم و دانشی که انسان در خود انباشته، منقش و رنگ آمیزی میگردد. چرا انسان میباید ذهنش را با معانی انباشته کرده و بدینسان عامل کرختی آن باشد، و حتی با همه آن چیزهایی را که شما بطور مثال در مورد این یا آن موضوع می اندیشید،

در مورد این و یا آن کتاب و غیره، همه اینها را در ذهن وارد نمود؟ چرا ذهن نباید خالی بوده و خالی باقی بماند؟ تنها زمانی که ذهن خالی است، آنگاهست که میتوان با وضوح بی نظیر و روشنی امور پیرامون خود را نگریست.

— اما ذهن ما مملو از معانی و مفاهیم است. بطور مثال با اعمالی که دستگاہ رهبری سیاسی موجود انجام میدهد و یا نظراتی که عنوان میکند و حرفها و برنامه هایی که مطرح میکند، نظر من شکل میگیرد و من بدون این نظرات هیچگاه قادر نخواهم بود به آنها رأی داده و یا از این کار صرف نظر کنم. بنظر من برای دست زدن به هر عملی معانی و تعاریف مشخصی مورد نیاز است، اینطور فکر نمیکنید؟

— معانی میتوانند پرورش داده شوند، میتوانند تدقیق گردند و مستحکم شوند، و اعمال بسیاری هستند که با توجه و یا با تاکید به چنین مفاهیمی و یا حتی با رد آنها پیش میروند. اینطور بنظر میرسد که انگار تجربه با عمل معینی است که تحکیم مییابد، اما چنین روندی انسانها را از یکدیگر مجزا میسازد؛ معانی و باورها عامل سد کننده ای هستند که نمیگذارند انسان بطور مستقیم به آن چیزی که وجود دارد بنگرد. دیدن آنچیزی که " هست "، بخشی از همان بصیرتی است که شما در این مورد سوال نمودید. تازمانیکه کلیت وجود انسان، اندامش، ذهنش و قلبش و بطور کلی تمامیت وجود او در حساسیت و هوشیاری نباشد، هیچ نمودی از خرد و بصیرت نمیتواند موجودیت یابد — کشش درونی ناشی از احساسات و وضوح در نگرش میتوانند برانگیزنده بصیرت باشند. از خود حساسیت نشان دادن، شور و شوق بخرج دادن خود مانعی برای بروز حساسیت طبیعی در ساختار حواس انسان است. حساس بودن در زمینه ای و بی تفاوتی در زمینه ای دیگر، انسان را به تقابل و بحران درونی میکشاند — وضعیتی که خرد را کاملاً به گوشه ای میافکند. متمرکز کردن و جمع و جور کردن اجزاء شکسته و مجزا از هم، برانگیزنده خرد نخواهد بود. حساس بودن همان توجه داشتن است، و توجه خود بصیرت میباشد. خردمندی هیچگونه پیوندی و یا مناسبتی با دانش و اطلاعات ندارد. علم همواره نمود گذشته است؛ اگرچه از درون آن میتوان برخی استنتاجات را برای عمل امروز در نظر گرفت، با اینهمه علم لحظه کنونی را تحت تاثیر خود قرار میدهد. بصیرت همیشه در همین لحظه و در همین دم مطرح میباشد و هیچ رابطه ای با نقش و تاثیر زمان و مجموعه تصورات ناشی از آن ندارد.